

روشن فکری ایران
«دانش رشته» به جای
«دانش رشته»
در اعتراکلی به نایب
پنهانی
بازار کار آن یکی
رشته ا



دکتر بهنام اوحدی



شماره ۷۲ - بهمن ۸۷
۶۱

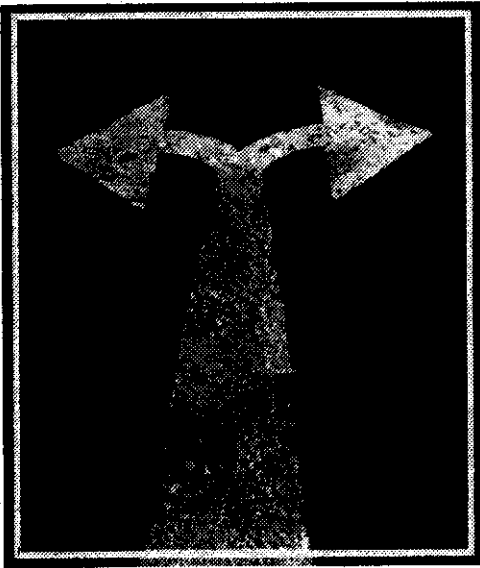
هنوز یک هفته از انتشار مقاله ی «به زیر نیم کلاه آشوبمرد همیشه خشمگین» در شماره ی ۶۹-۷۰ (مهر و آبان ۱۳۸۷) مجله ی فردوسی نگذشته بود که خانم زینب همتی، دبیر سرویس علم و پزشکی روزنامه ای که هفته ای دو بار در صفحه ی پزشکی اش می نویسم با من تماس گرفت. پس از گفت و گو های معمول هر هفته گفت: «امروز آقای به نام علی تحصیلی - که نمی دانم روان شناس یا مشاور بود - به دفتر روزنامه نزد من آمد و درخواست داشت که نوشته ی ستایش آمیزش درباره ی مقاله ی اخیرتان در ماه نامه ی فردوسی در صفحه ی علمی روزنامه ی ما منتشر شود؛ مقاله ای با بیش از ۳۵۰۰ کلمه در ستایش و نکوداشت شما و مقاله تان درباره ی شخصیت شناسی جلال آل احمد نوشته بود. من او را راهنمایی کردم که از آن جا که آن مقاله در ماه نامه ی فردوسی منتشر شده است، این ستایش و پاس داشت نیز باید در همان ماه نامه منتشر شود و به روزنامه ی ما ارتباطی ندارد!»

بی درنگ گفتم: «خدا به خیر بگذرانند!»

خانم همتی شگفت زده گفت: «من این خبر را به شما دادم تا اندکی خسته گی کار روزانه و مقاله نویسی شبانه تان را بزدایم؛ گمان می کردم از شنیدن این خبر شادمان می شوید!»

مجبور به توضیح شدم: «خانم همتی، واقعیت این است که ما در طول آموزش دوره ی تخصص روان پزشکی و دوره های روان درمانی تحلیلی - روان کواوله و هم چنین شناختی - رفتاری که داشته ایم، از استادان روانپزشک و روان شناس آموخته و در کار و تجربه ی بالینی فرا گرفته ایم که

این روزها در ایران...
روشن فکری ایران...
«دانش رشته» به جای...
«دانش رشته»...
در اعتراکلی به نایب...
پنهانی...
بازار کار آن یکی...
رشته ا...
پس انسان فاکتشنال چه می شود؟
تیب انسان فاکتشنال مردمان جوان خوش خاست شما بودید...
کهن گشت و دیگر هیچ را بهمانه تیب انسان فاکتشنال...
شاید من شیده در تمام شمال باقی ما تیب انسان فاکتشنال...
روان به غیر است - لعل عمل است - صفا...
چرا ستیزه افروزم هم بیوان بگو و بیگوار...
بدون کسی از کاشکه خود دست بکنند...
روانی شده است تیب فاکتشنال انسان...
کنترل خود استاده می کنند روان خود که...
تیم افروزی هستی و بیگواران که استقامت می...
وزن می گویند که در می خواند و...
روزی می کنند با انسان های به نسبت...
فاکتشنال در عالم خارج ساخته نمی شود...
بیگواران یک آنکه که بیمار می شود...
عینا متولد می شود تمام خود را بر نظر...
و گویند هر روزی دارد از خطای خود برین...
برای من گفته هرین معنی و از...
به صورت ها گفت می کنند پایان...
از این رو تیب انسان فاکتشنال در ارزش و...
تیب انسان فاکتشنال چه می شود؟



نیمه ی دهه ی شصت خورشیدی بوده است - نمایان می ساختند که کدام یک از پرخاش جویی های کینه توزانه و خشم گینانه ی برخی دیگر از «به اصطلاح روشن فکران» نامنفعل دهه های سی و چهل و پنجاه میهن مان، و به ویژه مرحوم جلال آل احمد، از سویه ای زیبا شناسانه و در چارچوب علوم انسانی برخوردار بوده است.

آیا کردار این دسته از نویسندگان و شاعران ستیزه جو با پنداری که خود را با آن می شناسانده اند، هم خوانی داشته است؟ آیا مردم نباید بالاخره روزی بفهمند که چه «تعل های وارونه ای» آنان را به وادی سرگردانی و درمانده گی کشانده است؟؟ که چه گونه برخی از پرچم داران و شاعران مبارز و روشن فکر، ساعتی پس از صرف ناهار در کنار کاخ نشینان، در کافه ها و پاتوق های روشن فکری با سرسختی، سماجت و لجاجت - آن هم «با سویه ای زیبا شناسانه و در چارچوب علوم انسانی»! - به درشتی و پرخاش گری و دشنام گویی می پرداخته اند؟؟ چه سان می توان چنین روی کرد نارسی سیستمیک، بوردرلاین و آنتی سوشیال مدارانه ای را در کنار روی کرد صادقانه و شفاف صادق هدایت نهاد که می توانست به راحتی همانند دوست خوش اندیشش، دکتر نائل خانلری، به جای گاه وزارت فرهنگ و هنر برسد، اما اعتراض راست مدارانه ی آمیخته به زندگی درویش گونه و سرشار از قناعت و دنیا گریزی را بدان ترجیح داد، قرار داد؟؟؟

آیا نباید آشکار شود که پیرمرد ارمنی ته بازارچه ی چهارراه استانبول - «مسیحای پیر پیرهن چرکین» - سلام آدمی را از چه روی پاسخ نمی داده است؟؟؟

آیا هنوز هنگام آن فرا نرسیده است که مردم، به ویژه جوانان زودبآور و احساساتی مان بفهمند که آن پیران خرقة به دوش روشن فکری مان، شاعران پر آوازه مان و تمام آن هایی که در رأس هرم اندیش مندی جامعه جا خوش کرده اند، چه گونه می زیسته اند و رفتارهای اجتماعی آنان چه گونه بوده است؟

روزی استاد دکتر محمد صنعتی برایم گفت: «همراه با دو نفر دیگر از دانش جویان پزشکی دانشگاه تهران که هم چون من جوانانی بیست و چند ساله بودند، به خانه ی جلال آل احمد رفتم تا از محضر «استاد» کسب فیض نماییم. چهل و سه دقیقه از چهل و پنج دقیقه سخن رانی جلال آل احمد برای ما سه جوان دانش جو، ناسزا به تک تک بزرگان گذشته و حال کشور بود. همه را شست و کنار گذاشتا و ما با کوله باری از درشت گویی ها که بسیاری

چنان چه کسی ناگهان، به یک باره و بی مقدمه آغاز به ستایش احساسی و گزافه آمیز از شما نموده، نباید شادمان شوید؛ بل که باید نگران و آگاه شوید که به احتمال بسیار از مکانیزم دفاعی «دو نیمه سازی» (Splitting) بهره گرفته و به زودی شما را از فراز گزافه آمیز «آرمانی ساخته» (Idealization) «اش به فرود» بی ارزش نمایی (Devaluation) «اش خواهد نشاند.

چنین روی کرده رفتاری دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد» اما داستان کمیک - تراژیک شگفت انگیز جناب علی تحصیلی نیاز به بردباری چندانی نیافت. تنها در عرض سه هفته، «نقد علمی و ارزیابی دانش مدارانه ی ایشان دچار یک صد و هشتاد درجه دگرگونی و گردش شده، از قطب افراط در ستایش و نکوداشت رو به قطب افراطی نکوهش و فرودداشت نهاد! راستی و درستی پند و اندرز استادان روان پزشک و روان شناس پیش کسوت مان بار دیگر - این بار نه در کار بالینی، که در زندگی روزمره ی اجتماعی - برای من آشکار و هویدنا شد.

بنابراین، نوشته های مرزی - آشوبناک (بوردرلاین) مدارانه ی جناب علی تحصیلی دست کم برای من به هیچ روی شور و شوق پاسخ گویی پدید نمی آورد؛ اما از آن جا که ایشان در نوشتار «آشفته و پریشان و سرشار از خشم و آشوب» خود، نه فقط به من بل که به دانش روان پزشکی و استادان ما تاخته و آنان را به گمان خود به زیر پرسش برده (تا آن جا که «روان پزشکی» را «یک شبه علم یا دانش کاذب» دانسته و شناسانده است)، اندکی بردباری و ژرف نگری روان کلوانه به ساختار روانی مکانیزم های دفاعی که ایشان در نوشتار خود از آن ها سود جسته است را لازم دیدم که خود می تواند برای هم میهنان ارجمند آموزنده و جالب باشد. هم چنین شفاف سازی روند، زمینه و درون مایه ی این «پرخاش» - و نه «پاسخ» - اندک پاس داشت پیش کسوتان روان پزشکی ایران و جهان می تواند باشد؛ بگذریم که «دانش روان پزشکی» با چنین پرخاش گری های ناپرخردانه ای بارها و بارها رو به رو بوده و هر بار آن ها را بردبارانه شنیده و با شکیبایی پاسخ داده است. واقعیت نمایان این است که «دانش روان پزشکی» امروز جای گاهی کاملا شناخته و پذیرفته شده در سراسر گیتی دارد و دانش آموخته گان آن در کنار هم کاران واقع نگر و خوش اندیش روان شناس، مشاور، مددکار، خود به آرایه ی خدمات تخصصی بالینی و پژوهشی در راستای ارتقای سلامت و بهداشت آدمیان می پردازند. پس از این پیش گفتار، به پاسخ گویی به نوشتار جناب علی تحصیلی می پردازیم:

یک - جناب تحصیلی، جلال آل احمد را در زمره ی «معماران خردورزی که به درشتی های عصر خویش، هر چند با سرسختی و لجاجت، اما با سویه ای زیباشناسانه و در چارچوب علوم انسانی پاسخ می گفتند...» با سرسختی و سماجت در برابر اراده ای قوی و مسلط بر اوضاع ایستادند، به اعتراض اجتماعی در اشکال زیبایی شناختی آن دست زدند، انفعال را سقوط نامیدند و انسان ها را به باز اندیشی اوضاع گذشته و حال و لزوم تغییر آن فرا خواندند. ... همه ی راه ها به روی آنان بسته شد و به رغم شایسته گی ها از هر گونه حقوق اجتماعی محروم و هر نوع امکاناتی از آنان سلب شد» می داند و بر لزوم شناخت آثار منفی دشواری های اجتماعی، آسیب های فردی و تلخ کامی های اجتماعی پافشاری می نماید.

البته نام جلال آل احمد در میان آنان که با سرسختی، سماجت و لجاجت در برابر ساختار تک قطبی و تعامیت خواه رژیم گذشته ایستاده گی کردند، برجسته و چشم گیر است، اما پندار، کردار و گفتار او و بسیاری دیگر از «به اصطلاح روشن فکران» دهه ی سی و چهل و پنجاه خورشیدی، هرگز از «سویه ای زیباشناسانه و در چارچوب علوم انسانی» برخوردار نبوده، بل که بیشتر بر بنیان راهبردی خودشیفته وار، برای نام آور شدن و جاودان ماندن پس از مرگ بوده است.

ای کاش جناب تحصیلی، به جای کلی گویی های ناسودمند و ردیف کردن واژه گان پرطمطراق - که شیوه ی تیغ نما و کهنه شده ی دهه های بیست تا

از آن ها را برای نخستین بار می شنیدیم و در گنجینه ی واژه گان مان سرخ
نداشتیم، خدا حافظی نموده و راهی دانشگاه شدیم»

شگفتا که جلال آل احمد که در سال های پس از خودکشی صادق هدایت ،
او را فردی ناتوان از بازآفرینی ادبی و سرخورده و ناکام در زندگی روشن فکری
و نیازمند انجام خودکشی برای ثبت و جاودانه گی پس از مرگ - بدون هیچ
گونه اشاره ای به اختلال افسرده گی میان ساله گی او - نامیده و شناسانده
بود ، خود همان روی کرد خودکشی و مرگ خودخواسته اما البته به گونه ای
مزمز و نه هم چون صادق هدایت ، (حاد و یک باره با گاز شهری) را برگزید
!! جلال آل احمد که در تبدیل مرگ خودخواسته و غرق شدن تکانشی (**Impulsive**
) صمد بهرنگی به « شهادت » نقش نخست و بنیادین را داشت
، در مرگ خودخواسته و خودکشی مزمز خود نیز همان روی کرد و راه برد را
به کار گرفت و هم چون « غمگین شیرمرد شرمگین ، شادروان جهان پهلوان
غلامرضا تختی » و « صادق هدایت » و دیگران ، راست مدارانه و صادقانه ،
فاش و آشکار ، با مردمان و دوست داران خود وداع نگفت.

نقد زندگی و دیدگاه های (روان شناختی) جلال آل احمد، هم چون دکتر علی
شریعتی، (احمد شاملو، اخوان ثالث، فروغ فرخ زاد، فریدون مشیری، سیاوش
کسرابی) و دیگر نام آوران دهه های سی و چهل، خود نوشتاری جدا، بل که
در قد و قواره ی یک کتاب می طلبد که امیدوارم روزی فرصت و فراغت آن را
پیدا کنم. بی گمان ، این نوشته که پاسخ به نوشته های نفی مدارانه و سلبی
(و نه اثباتی) جناب تحصیلی است، نمی تواند جای گاه چنین نگرش نقد
محورانه ای باشد.

واقعیتی که نمی توان بر آن به آسانی چشم پوشید و انکار نمود ، این است که
جریان به اصطلاح « روشن فکری معاصر ایران » در دهه های سی ، چهل و
پنجاه خورشیدی ، در بسیاری از موارد (نه همه ی موارد) ، دارای ویژه گی
های پر رنگ و یا مختل شخصیتی کلاستر B و نیز پیوستار (طیف) اختلالات
خلقی دو قطبی و نیز اختلالات سوء مصرف مواد (الکل و آپیون) بوده است. به
گونه ی مشخص سیگار و الکل نماد و نشان روشن فکری بوده که در شمار
فرآوانی از نام آوران دهه های چهل و پنجاه خورشیدی حتا به سوء مصرف
مدام (مواد خطرناک تر) انجامیده است.

همه ی این واقعیت ها و دیگر موارد را در ارزیابی کارنامه و دست آورد
جریان روشن فکری معاصر ایران « باید به حساب آورد. کلامین ملت بدون

انجام و پاس داشت « باز اندیشی ، خود پرسش گری و انتقاد از خویشتن)
Self - criticism) « توانسته است پا بر پله های نوزایی ، نوسازی ، آبادانی

و پیشرفت بگذارد ؟؟ آیا هنوز هنگام آن فرا نرسیده است که به ارزیابی علمی
و دانش مدارانه ی چیستی و چه گونه گی کنش و واکنش های جریان موسوم
به « روشن فکری معاصر ایران » بپردازیم ؟؟

بسیار خرسندم که استاد دکتر محمد صنعتی، چند سالی است به نوشتن
کتابی با سوبه ی روان - تحلیلی (سایکوانالیتیک) در نقد و ارزیابی « جریان
روشن فکری معاصر ایران » پرداخته است. بی گمان این کتاب ، در صورت
برخوردار شدن از مجوز چاپ و انتشار و سپس مجوز پخش ، می تواند بسیاری
از جنبه های پنهان و ناپیدای « تاریخ روشن فکری معاصر » مان رازگشایی
نماید.

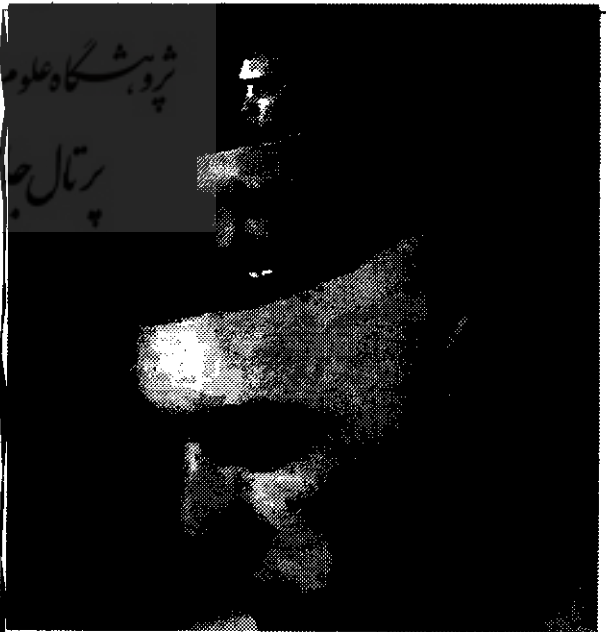
دو - جناب تحصیلی ، پس از این مقدمه ، به من تاخته که « متأسفانه می
بینم نه تنها از تحلیل روان شناختی خبری نیست ، بل که نویسنده محترم
در قالب ارزیابی روان پزشکی نیز چیزی جز توصیف های گسیخته از موضوع
بدون انسجام نظری و فاقد مبنای شناخت شناسانه و روش شناسی آرایه نمی
کند. »

از این جا، به ناگاه آماج اصلی جناب تحصیلی، هم چون دم خروسی فاش و
آشکار برون می جهد که همانا یورشی دلاورمردانه و همه جانبه به رشته ی
رقیبان بازار کار و درآمد ایشان - یعنی روان پزشکی - و من به عنوان روان
پزشکی جوان و جویای نام است !

ایشان می افزاید: « نویسنده یا معرفی کتاب « معیارهای تشخیصی روان
پزشکی DSM-IV - TR ، یادآور می شود که به دنبال کشفیاتی که تاکنون
در مورد صادق هدایت و فروغ فرخزاد به عمل آورده ، بر آن است که در
ارزیابی زندگی جلال آل احمد شکیبایی و ژرف اندیشی بیشتری به خرج
دهد..... از ۱۲ نوع اختلالات شخصیتی رایج (به زعم آن کتاب) - بسیار شبیه
به آن چه که معمولاً در کتاب های طالع بینی نقل می کنند، صحبت به میان
می آورد و اعلام می کند که در سرشت شورشی و آشوب مدار و نهاد ناآرام و
بی ثبات (برخی از روشن فکران)، ۵ نوع از آن اختلالات شخصیتی به صورت
مختلط وجود داشته است..... و از خواننده می خواهد که خود مصدق هر ۵
نوع اختلالات شخصیتی را به طور مختلط در جلال آل احمد (و یا هر روشن
فکر دیگری) بیابد »

این که این همه بی باکی در نهاد نیرومند و دلاورانه ی جناب تحصیلی از کجا
سرچشمه می گیرد را درست نمی دانم؛ چه هیچ گونه آشنایی با ایشان نداشته
و بر رو و بالای هیچ یک از مقالات و کتاب هایی که در این ده سال ورودم به
عرصه ی روان پزشکی و روان شناسی خوانده و یا در کتاب خانه ها و کتاب
فروشی ها بدان ها برخورد ام ، نامی از ایشان ندیده ام. اما بی گمان همان
سرچشمه های « خلقی » یا « شخصیتی » که سرچشمه و مایه ی دگرگونی
یک صد و هشتاد درجه ای « نقد علمی و ارزیابی دانش مدارانه » ی جناب
تحصیلی ، آن هم فقط در عرض سه هفته شده ، زمینه و درون مایه ی چنین
یورش سنگینی به دانش روان پزشکی را فراهم آورده است تا ایشان یکی از
دسته بندی های پذیرفته شده و بین المللی روان پزشکی را با کتاب های طالع
بینی مقایسه نمایند !!

چنین دگرگون شدن های ناگهانی و به یک باره ی « علمی ، تخصصی و دانش
مدارانه (!!) » ای ، آن هم تنها در عرض سه هفته ، در اختلالاتی همانند
اسکیزوفرنی ، اسکیزواکتیو ، دوره های زود گذر روان پریشانه (سایکوتیک)
، پیوستار (طیف) اختلالات خلقی دو قطبی ، چرخش های شتابان و به یک
باره ی خلقی اختلال شخصیت مرزی - آشوب ناک (بوردلاین) ، روی کردها
و راه کارهای مفرضانه و آماج مدارانه ی جامعه ستیزانه ی (آنتی سوشیال) و
خودشیفته وار (نارسسیسیستیک) و نمایش گرانه (هیستریونیک) ، به ندرت
به دنبال رخ دادن اختلالات تجزیه ای ، دگرگون شدن (مسخ) واقعیت و یا
شخصیت ، یا درک و شهودهای ناگهانی اسکیزوتایپال مدارانه و رخ می
دهند. به باور من، درباره ی جناب تحصیلی، مواردی هم چون اسکیزوفرنی،



اسکیزوافکتیو، اختلالات تجزیه ای، مسخ واقعیت، مسخ شخصیت و درک و شهادهای ناگهانی اسکیزوتایپال گونه نمی توانند صدق کنند. ریشه و سرچشمه ی این دگرگون شدن قضاوت (Judgement) و بینش (Insight) را باید در جایی دیگر جست و جو نمود.

شاید در احساس و پندار «ابر (همه) توانایی (Omnipotence)» ایشان که یک دسته بندی بین المللی مورد توافق را، با به کار بستن مکانیزم های دفاعی دو نیمه سازی (Splitting)، آشفته سازی (Distortion) و کنش نمایی (Acting out) ای هویدا و آشکار، می تواند تا اندازه ی کتاب های فال و طالع بینی به یک باره بی ارزش (Devalue) نموده و فرو دارد.

سه - جناب تحصیلی در ادامه چنین می نویسد:

«نویسنده فوق الذکر در ادامه ی مطلب، ضمن ارایه ی بخش دیگری از چهارمین نسخه ی تجدید نظر شده کتاب فوق، ... از خواننده می خواهد که خود نه تنها مصادیق هر ۵ نوع اختلالات شخصیتی را به طور مختلط در جلال آل احمد بیابد، بل که ...»

گاهی در نوشتاری یک اشتباه چاپی می تواند بسیار سودمند واقع شود؛ از جمله در مقاله ی من که فقط و فقط در یک جا به جای عدد «سه»، «پنج» منتشر شده است. گویا تقدیر بر این بوده که همین اشتباه چاپی، به تنهایی در پاسخ علمی به جناب تحصیلی نقشی مهم بر دوش کشد! چه گونه جناب تحصیلی این عدد «پنج» را در ارزیابی دقیق و موشکافانه ی «علمی و دانش مدارانه» ی خود با ذکر شماره ی صفحه، معیار و ملاک قرار می دهد، اما بر ادامه ی مقاله حتا اندک نگاهی نمی افکند (تا چه رسد به این که آن را مورد ارزیابی قرار دهد) تا آشکارا ببیند که خبری از «پنج» اختلال شخصیت پیوسته به هم (مختلط) نیست و تنها سه اختلال شخصیت «خودشیفته (نارسی سیستیک)»، «مرزی - آشوبناک (بوردرلاین)» و «بدبین - سرخ جو (پارانویید)» آورده شده است! این واقعیتی فاش و آشکار است که از نگاه مثلا دقیق، تیز بینانه و موشکافانه ی جناب تحصیلی، یک بار دیگر، و آن هم تنها در یک پاراگراف بالاتر از عدد «پنج» محروم مانده است!!!

چهار - جناب تحصیلی در ادامه می افزاید:

«در بخش بعدی این نوشتار، جهت ارزیابی محتوایی و ساختاری مقاله ی مورد نظر ابتدا به وجوه روش شناختی، دیدگاه حقوقی و مبانی نظری روان پزشکی می پردازم. البته به نظر نگارنده، در این مقاله، آشفته گی و پریشانی ساختاری به حدی است که لزوم هر گونه نقد مفصل را منتفی می سازد.»
از این پس، منتقد ارجمند (۱)، یورش و پرخاشی مغرضانه و کنش نمایی (Acting out) ای که بنیاد نوشتار بر آن استوار شده را آغاز می نماید:
«در واقع، چنان چه نویسنده مقاله نظر شخصی خود را صرفا با نام خود «دکتر بهنام اوحدی» ارایه می داد، به ویژه آن که خود را فردی کتاب خوان و شیفته ی ادب و هنر معرفی می نماید، شاید لزومی به نگارش پاسخ نبود. این نوشته در واقع در مقام پاسخ به آن برند و عنوان است که دکتر بهنام اوحدی معمولا در نوشته های خود از آن استفاده می کند: «دارای مورد تخصصی اعصاب و روان از دانشگاه علوم پزشکی تهران» ...»

این جا است که مشکل جناب تحصیلی فراتر از مشکل قضاوت و بینش ذهنی می نمایاند و حوزه ی «بینایی (قوای باصره)» را نیز در بر می گیرد. چرا که نه تنها در مقاله ی مورد اشاره ی ایشان (به زیر نیم کلاه آشوبمرد همیشه خشمگین در شماره ی مهر و آبان ۱۳۸۷) که در هیچ یک از مقالات من در ماه نامه ی فردوسی - در این یک سالی که از انتشار نوشته های من در این ماه نامه می گذرد - و هم چنین در هیچ کدام از دیگر نوشته ها و مقاله های من در دیگر روزنامه ها، هفته نامه ها و ماه نامه ها، هرگز به جز «پنج مقاله، آن هم فقط و فقط در «صفحه ی پزشکی» روزنامه ی اعتماد» عنوان و به گفته ی کنایه آمیز ایشان، برند «بورد تخصصی اعصاب و روان از دانشگاه علوم پزشکی تهران» در پی نام من نیامده است. به راستی بر بالا یا پایین کدام یک

از نوشته ها و مقالات من در این ماه نامه و نشریه های دیگر، این عنوان و برند - و حتا آن چه ایشان در نوشتار خود بدان سخت تاخته و آن را نه در اندازه ی یک «برند» که تا اندازه ی یک «دشنام» فرو داشته و کوبیده است: «روان پزشکی» - منتشر شده است؟! همه جا، جز نشریه ها یا صفحه های

پزشکی نام من (بهنام اوحدی) دست بالا با عنوان «دکتر» آمده است. عنوان و برند (!) مورد اشاره ی ایشان - بدون واژه ی «دارای» - فقط و فقط «پنج» بار، آن هم در هنگام شناساندن و بنیاد نهادن سویی ی نوینی از روان درمانی: «فیلم (سینما) درمانی» در ایران، و آن هم تنها در صفحه ی پزشکی روزنامه ی اعتماد (که همواره نام پزشکان و دندان پزشکان را با تخصص و عنوان شان منتشر کرده و می کند) به دنبال نام من آمده است. بی گمان، شناساندن و بنیاد نهادن سویی ی نوینی از روان درمانی با اما و اگرها و رویارویی های فراوانی همراه بوده و هست. نخستین ستیز و رویارویی ای که روان شناسان، مشاوران و روان پزشکان و گاه دیگر پزشکان در برابر آنان که دست به چنین کوششی می زنند، به کار می برند این بوده است که: «این یارو "بورد (دانش نامه ی تخصصی)" ندارد و سواد و سطح درک و معلوماتش در اندازه و قد و قواره ی "پره بورد (گواهی نامه ی تخصصی)" است.» جالب آن جا است که بسیاری از کسانی که چنین رویارویی ای را در میهن مان در پیش می گیرند، خود به خوبی از این که این یارو "بورد (دانش نامه ی تخصصی)" را دارا بوده است، یا خبرند!

آدمی در این فضای خصمانه و مغرضانه، درست هم چون ملانصرالدین و فرزندش، حیران و سرگردان در شگفت می ماند که چه باید بکند!!!

پنج - ادامه ی نوشتار بیشتر به عقده گشایی های شاگرد دبیرستانی های شکست خورده و ناکام مانده پشت کنکور پزشکی و حتا آنان که در پایان سال سوم راه نمایی، امکان راه یابی به رشته ی تجربی دبیرستان را نیافته و اندوه گین و سرخورده مجبور به ادامه ی تحصیل در رشته ی علوم انسانی شده اند، شباهت داشته و بنابراین ارزش چندانی برای پاسخ گویی ندارد. به ویژه آن هنگام که «آن چرخش شتابان و به یک باره ی "شخصیتی" یا "حلقی" سه هفته ای از ستایش و نکوداشت تا نکوهش و فروداشت» را نیز در ارزیابی علمی و دانش مدارانه ی ایشان به حساب آوریم!

سراسر ادامه ی نوشتار جناب تحصیلی، آمیزه ی پر مایه ای از مکانیزم های دفاعی خودشیفته، نوروتیک، و ناپخته و از جمله انکار (Denial)، آشفته سازی (Distortion)، فرافکنی (Projection)، توجیه به ظاهر خردمندانه (Intellectualization)، دلیل تراشی (Rationalization)، و انکش سازی (Reaction formation)، واپس زنی (Repression)، کنش نمایی (Acting out) و انسداد (Blocking) است.

تثبیت (فیکسیشن) در مرحله ی رشد روانی-جنسی دهانی (Oral) و برخی نشانه های آن همانند خودشیفته گی، بدبینی، پر توقع بودن، رشک و حسادت و گرایش به حرص خوردن و ویران کردن، آشکارا عیان و نمایان است.

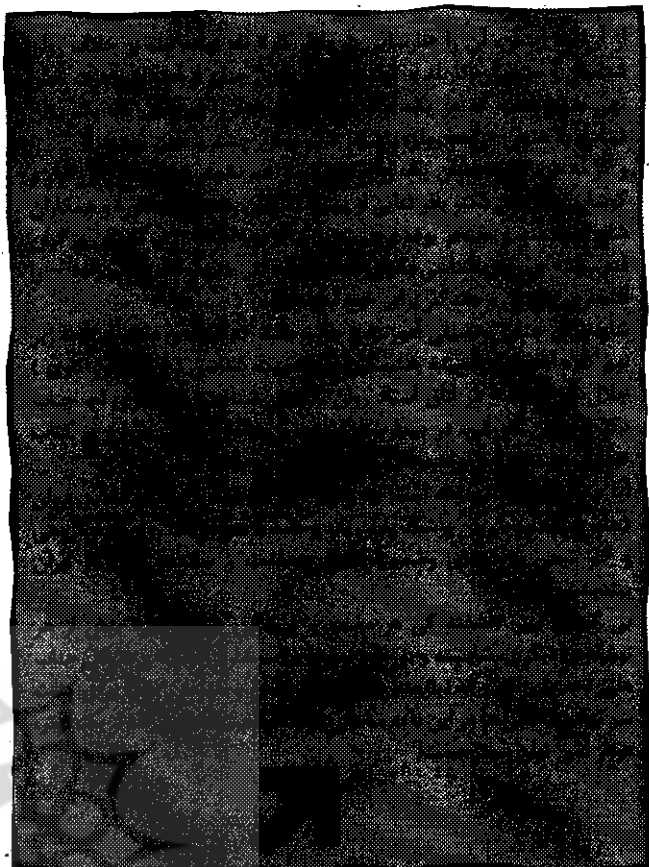
از دیدگاه رشد شناختی پیازه ای، واپس روی هیجانی - شناختی از مرحله ی «اندیشه ی فرضیه ای - قیاسی» به مرحله ی فروتر اندیشه ی پیش عملیاتی، خودمحورانه (Egocentric) و جاندار پندارانه (Animistic) آشکارا دیده می شود.

ای کاش جناب تحصیلی، که آن گونه که از خانم همتی شنیده ام، چهل و چند ساله و بنابراین در میانه ی میان ساله گی است، در رشد و بلوغ روانی - اجتماعی اریکسونی، به جای «بی حاصلی (Stagnation)» به «مولد بودن (Generativity)» دست یافته بودند تا بر پایه ی سنخ های اریک فروم، می د ایشان را به جای شخصیت های سوداگر (Marketing) و (Exploitative)، در زمره ی شخصیت های سازنده (Productive) به حساب آورد. افسوس، گویا سرخورده گی و ناکامی (Frustration) برآمده

پرسش اول - چه رابطه ای بین فکر، احساس و رفتار وجود دارد؟ شرح این نظریه را به عهده خانم امی چن میلز - نایم که کتاب کم برگی در این باره برای نوجوانان نوشته است، می گذاریم؛ نوشته این قسمت برگردان و برداشت آزادی است از این کتاب: هر انسانی سری پر از فکر و اندیشه دارد. در تمام طول روز و شب، ما فکر می کنیم و اندیشه می سازیم. اندیشه در ذهن به سان رود جاری است. گاهی افکار خوبی، گاهی افکار بدی داریم. حتا در شب، هنگام خواب دیدن هم مشغول فکر کردن هستیم. آیا تاکنون به حادثه بدی یا شرم آوری روبه رو شده اید؟ اگر روز بعد از حادثه (ماه یا سال بعد) به آن بیندیشید، به احتمال زیاد همان احساس بدی را که بار اول تجربه کردید، احساس خواهید کرد. در طول زمان، ممکن است دیگر به آن فکر نکنید و احساس بهتری داشته باشید. سرانجام، بندرت ممکن است آن را به خاطر آورید. زمانی که همیشه آن فکر از سرتان بیرون رفت، یا به پای آن، احساسات مربوط به آن فکر و خیال هم از دل تان بیرون خواهد رفت. پس هر اندیشه احساسی را به وجود می آورد و هر دو با هم رفتار معینی را شکل می دهند.

خانم امی آچن مثالی می زند: فرض کنیم شما دارید در خیابانی قدم می زنید، ناگه یک ماشین سواری آهسته می کند و کسی از درون آن، قوطی کنسروی به سوی شما پرتاب می کند و تقریباً بی درنگ، احساسی مثل ترس یا خشم شما را فرا می گیرد. ولی قبل از آن احساس ها، ما ناگزیر به اندیشیدن هستیم. شما دیدید که قوطی کنسروی پرت شد، شما پنداشتید که هدف شما بودید. به فکر فرو رفتید: اگر به شما می خورد چه می شد؟ آیا صدمه یا آسیبی نمی دیدید؟ دست کم این حادثه خوش آیند نیست. اگر در گذشته با کسی درگیری داشته اید، ممکن است خیال کنید او این کار را کرده است. هرچه پیش تر به این امور بیندیشید، بیش تر خشمگین یا متأسف می شوید. اگر یک ماه تمام، هر روز به آن فکر کنید، یک ماه تمام حال و روز خوبی نخواهید داشت. حال اگر در عمل آن فردی که قوطی را پرت کرده ناشناس باشد، شما را ندیده باشد و از پنجره سواری آن را پرت کرده باشد، چه می شود؟ شما باز هم بر مبنای اندیشه های خودتان خشمگین و غمگین خواهید بود.

فرض کنیم شما در بهترین حال خود هستید و حتا وقتی که فردی قوطی کنسروی در راه تان انداخت به آن توجه نداشتید و افکارتان در جای دیگری بود. غرق در رؤیای روز بودید، برای نلمزدتان برنامه ای می ریختید. بنابراین ممکن است قوطی کنسرو آزاری برای تان فراهم نیلورد. تنها برداشت تان ممکن این باشد که آن شخص کار ناشایسته ای انجام داد. این مثال به خوبی رابطه ی فکر و احساس را نشان می دهد و هر فکر و احساسی ما را به انجام کار خاصی رهنمون می گردد. نوع زندگی و رفتار ما به چگونه اندیشیدن ما بسته گی تام دارد. اگر



« فکر گرایان »

مصطفی علی زاده

هم زمان با کارن هورنای، بلوی روان شناس، صاحب نظر و پژوهش گری خلاق، به ویژه پس از مرگ اش، مکتب جدیدی در روان شناسی پا گرفت و در بستر مناسب نظام سرمایه داری آمریکا، یاران و هواداران فراوانی یافت. این گروه از روان شناسان پی به اهمیت و تأثیر اندیشه در احساسات و روان آدمی بردند و اندیشه درمانی را پی ریختند. البرت آلیس (۱۹۱۳) و آرون بک (۱۹۲۱) پایه گذاران اصلی شناخت درمانی هستند. از نظر آنان درمان عبارت است از شناسایی عقاید غیرمنطقی و جایگزین ساختن آن ها با عقاید منطقی است. هر دو از روان کلوی فروید رو گرداندند و کوشیدند به درمان جو کمک کنند تا از شناخت های ناسازگارانه و غیر منطقی آگاه شود و تأثیر ویران کننده ی آن ها را شناسایی و الگوهای فکری مناسب تری را جایگزین کند. آنان پی بردند که هر اندیشه احساسی و هر دو با هم رفتار خاصی را به وجود می آورند. اگر ما بتوانیم بر اندیشه ی خود تسلط پیدا کنیم، زندگی شادتر، به سامان تر و سعادت مندتری را برای خودمان فراهم خواهیم ساخت. ما هم در پاسخ به پرسشی، نظر خود را پی می گیریم. نخست به توضیح این مکتب که ما آن را مکتب فکر گرایان می نامیم می پردازیم. دوم نقدی از اندیشه درمانی خواهیم داشت و در پایان به شناخت بهتری از شبه روان شناسی خواهیم رسید.

شماره ۷۲ - بهمن ۸۷
۶۵

